



چارلز بوکفسکی

عامہ بسند

ترجمہ ی پیمان خاکسار

- جہان نو -

«سلین مُرده»

«نُمرده، برام پیداش کن، لارمش دارم»

«احتمالاً فقط استخواناشو پیدا می‌کنم»

«نه احمق! اون زنده‌ست»

«کحاست؟»

«هالیوود، شنیدم پاتوقش کتاب‌فروشی رد کولدووسکیه»

«پس چرا خودت پیداش نمی‌کنی؟»

«چون می‌خوام اول مطمئن بشم که اون واقعاً خود سلینیه مطمئن مطمئن»

«حالا چرا اومدی سراغ من؟ صدتا کارآگاه تو این شهر هست»

«جان بارتون تو رو معرفی کرد»

«آها، بارتون، حب پس گوش کن، من یه کم پیش‌پرداخت می‌خوام، بعدش هم

باید شخصاً شما رو ببینم»

گفت «چند دقیقه دیگه می‌آم اون‌جا»

گوشی را گذاشت منتظرش نشستم

۲

آمد تو

اصلاً منصفاً نبود لباسش آن قدر تنگ بود که تمام دررهاش داشت از هم بار

می‌شد پاشه‌های کفشش اندازه‌ی چوب ریر بعل بود

مثل یک چلاق مست راه می‌رفت دوروبر اتاق تلوتلو می‌خورد تن شکوهمند

سرگیجه‌آور

گفتم «بهر مایید بشینید خانم»

نشست و پاهایش را روی هم انداخت

توی دفترم نشسته بودم، مهلت احاره تمام شده بود و مک‌کلوی^۱ داشت حکم تحلیه می‌گرفت اتاق مثل جهنم داغ بود و کولر هم کار نمی‌کرد یک مگس داشت روی میز راه می‌رفت با کف دستم لهش کردم داشتم دستم را با شلووارم پاک می‌کردم که تلفن رنگ رد

گوشی را برداشتم و گفتم «نله»

صدایی رنانه پرسید «شما سلین می‌خوبید؟»

مدت‌ها بود که تنها بودم سال‌ها

گفتم «سلین، اوم»

گفت «من سلین رو می‌خوام، لارمش دارم»

عجب صدایی داشت

گفتم «سلین؟ برام بیشتر در موردش حرف برید خانم، ادامه بدید»

گفت «خودتو جمع کن»

پرسیدم «ار کحا فهمیدی؟»

«مهم نیست من سلین رو می‌خوام»

بردیگ بود چشم‌هایم از حدقه بپرد بیرون
گفتم «ار دیدتان حوشحالم حاسم»

«این حوری نه من رل برن، چیری بیست که تا حالا ندیده ناشی»

«در این مورد اشتباه می‌کیند حاسم می‌شه اسم‌تون رو بپرسم؟»

«ناوی مرگ»

«ناوی مرگ؟ تو سیرک کار می‌کیند؟ هرپیشه‌اید؟»

«نه»

«محل تولد؟»

«مهم بیست»

«سال تولد؟»

«مسرحه‌ناری دربیار»

«فقط می‌حوام بیشتر راجع به شما ندویم»

گیج شدم و رل ردم به پاهاش همیشه ار پا حوشم می‌آمده. اولین چیری که
موقع تولد توحهم را حلب کرد پا بود ولی آن موقع داشتم رور می‌ردم که بیایم
بیرون ار آن نه بعد هم نا این شاس نکتم دارم در جهت محالف رور می‌رم

داشت سروصدای انگشت‌هاش را در می‌آورد

«حواست کحاست؟»

بالا را نگاه کردم و گفتم «ها؟»

«پرونده‌ی سلین، یادته؟»

«آره، حتماً»

یک گیره‌ی کاعدا را از هم نار کردم و سرش را نه سمت او گرفتم

«ند بیست اگه اول برام به چک نکشید»

لحده‌ی رد و گفتم «حتماً برح شما چه‌قدره؟»

«ساعتی شیش دلار»

دسته‌چکش را درآورد، یک برگش را نه سرعت پُر کرد و کند و نه طرفم انداحت
برگه روی میر فرود آمد

نرش داشتم، دو بیست و چهل دلار

ار سال ۱۹۸۸ که در هالیوود پارک توی یک شرط‌بندی بریده شدم تا حالا

این قدر پول یک‌حا ندیده بودم

«ممنوم حاسم»

گفت «مرگ»

گفتم «نله، حالا به کم در مورد این نه اصطلاح سلین تون نه من اطلاعات ندید

فکر کم چیری راجع به یک کتاب‌فروشی گفتمید»

«نله، می‌ره نه کتاب‌فروشی رِد و راجع به فاکس و کارسون مک‌کالرر^۱ و چارلز

مسون^۲ پرس و حو می‌کنه»

«توی کتاب‌فروشی هان؟»

گفت «نله، رِد رو که حو می‌شناسی دوست دازه همه روار کتاب‌فروشیش دک

کنه حتا اگه کسی هزار دلار هم ارش حرید کنه بعد ار یکی دو دقیقه این‌پا و اون‌پا

کردن می‌گه "چرا گورتوار این حاگم نمی‌کی؟" رِد آدم حویه، فقط به کم حل‌وصعه

درهرحال، اون هر رور سلین رو می‌نداره بیرون، بعد سلین می‌ره نه نار موسو و به

گوشه می‌شیشه و ماتم می‌گیره یک یا چند رور بعد دوباره بر می‌گرده و ماحرا دوباره

تکرار می‌شه»

«سلین مُرده، سلین و همیگویی نه فاصله‌ی یک رور ار هم مُردند سسی و دو

سال پیش»

«همیگویی رو می‌دویم اوبوگیر انداحتم»

«مطمسی که خود همیگویی بود؟»

۱ Carson McCullers نویسنده‌ی امریکایی.

۲ Charles Manson قاتل ربحره‌ای امریکایی. سارون بیب. همسر رومن بولانسکی هم نه دست او و دارودسته‌اش کنسه‌سد.